درس پانصد و نود و ششم

بحث ماهیت و تفسیر ماهیت (۱)

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

المرحلةُ الرابعة فی الماهيةِ و لواحقها.
و فيه فصول.
فصل فی الماهية:
إنَّ الأمور التی تَلينا لِكلٍّ منها ماهيةٌ و إنيّةٌ و الماهيةُ ما بِهِ يُجاب عنِ السؤال بِما هو كَما أنَّ الكمّيّةَ ما بِهِ يُجاب عنِ السؤال بِكَم هو فَلا يكونُ إلّا مفهوماً كلياً و لا يَصدق على ما لا يُمكن معرفتُه إلاّ بِالمشاهدة.[1]

جلد اول اسفار شالوده و چکیدۀ کل مباحث فلسفی

مُعظم جلد دوم اسفار در بحث ماهیت است. در جلد اول بحث در مباحث وجود بود؛ حقیقت وجود، اوصاف وجود از وجوب و امکان و امتناع و همین‌طور بحث راجع به اصالت وجود، وحدت وجود، تشکیک و تشخّص بود. اینها مسائلی بود که بسیار مهم بودند و در جلد اول مرحوم آخوند این مطالب را به‌نحو مبسوط بیان کردند به‌طوری‌که می‌شود گفت: جلد اول اسفار شالوده و چکیدۀ کل مباحث فلسفی است و مباحث دیگر فلسفی همه برگشت به مباحث جلد اول داده می‌شود، من‌باب‌مثال در مباحث نفس که بحث از تجرد نفس

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۲، ص ۵ و ۶.

یا عدم تجرد آن و خصوصیات آن هست، برگشتش به مسئلۀ وجود و مراتب وجود در تجرد است یااینکه در مباحث قوه و فعل که بحث از کیفیت تأثیر علت در معلول دارد، برگشتش به مباحث وجود است.

مباحث علت و معلول بسیار مبحث مهمی است و تمام اینها به حقیقت وجود و به مراتب وجود برمی‌گردند. لذا یکی از علل تطویل جلد اول پرداختن به این مباحث بود که به نظر می‌رسید که هرچه صحبت دربارۀ آن بشود شاید کم صحبت شده باشد. در مباحث جلد اول همان‌طوری‌که در نظر رفقا هست ما بِالمناسبه راجع به ماهیت هم صحبت کردیم و مباحث ماهیت هم می‌آمد.

مُعظم مباحث جلد دوم در بحث ماهیت و لوازم آن

در جلد دوم مرحوم آخوند اکثر مباحث را به ماهیت و لوازم آن اختصاص داده است و به‌طور مبسوط و فنی به این موضوع می‌پردازد و طبیعی است که همراه با مسئلۀ ماهیت مسئلۀ وجود هم مطرح خواهد شد؛ زیرا این دو از یکدیگر قابل انفکاک نیستند و به نظر می‌رسد که تحقیق و تطویل بیشتر در جلد دوم هم جای خودش را دارد.

سرچشمهٔ اختلاف آراء حکماء و عرفاء

بسیاری از مطالبی که مورد اختلاف حکماء و مفرَق بین آراء حکماء و عرفاء است از مسائل و مطالب مربوط به ماهیت سرچشمه می‌گیرد و کیفیت تصور ماهیت کما هی هی باعث می‌شود که انسان بتواند جایگاه ماهیت در قضایای خارجیه و اعیان خارجیه را در مرتبهٔ خودش تعیین کند.

تعریف ماهیت

مرحوم آخوند در ابتداء می‌فرمایند که ماهیت عبارت از آن چیزی است که در جواب «ما هوُ» گفته می‌شود. وقتی که انسان از یک شیء و از یک عین خارجی سؤال کند که آن چیست، در وهلهٔ اول وجودش مفروغٌ عنه است یعنی نسبت به هستی و نسبت به وجودش بحث ندارد. یااینکه صرف‌نظر از آن وجود این صحبت و این سؤال مطرح است، به وجود کاری ندارد که آیا این شیء خارجی موجود هست یا نه، بنابراین این مطلب را که الآن به این کیفیت خدمتتان عرض می‌کنم به‌خاطر یک اشکالی است که می‌خواهم در اینجا آن اشکال را نسبت به مرحوم آخوند و مرحوم علامه [طباطبائی] مطرح

کنم که وقتی شخصی از حقیقت یک شیء سؤال می‌کند، اصلاً نسبت به وجود او نظری ندارد که آیا این موجود هست یا نه. بله! در بسیاری از موارد انسان وقتی شیء را مشاهده می‌کند و اطلاعی از حقیقتش ندارد لذا مورد سؤال قرار می‌دهد.

من‌باب‌مثال الآن این شیء که در دست من هست نمی‌دانم جنسش چیست؛ آهن است؟! پلاستیک است؟! کائوچو است؟! نمی‌دانم! فقط شکلی از او می‌بینم و بعد می‌گویم که این چیست و حقیقتش چیست. فرضاً می‌گویید که پلاستیک یا کائوچو است. یا فرض کنید در مواردی انسان دارویی را می‌بیند و نمی‌داند که قابل استفاده است یا نه، از حقیقتش سؤال می‌کند که آقا این قرص چیست؟ می‌گویند: برای سردرد خوب است؛ استامینوفن یا امثال‌ذلک است. یااینکه انسان وسیله‌ای را می‌بیند و نمی‌داند که از این وسیله چه استفاده‌ای می‌شود کرد، راجع به آن سؤال می‌کند. می‌گویند که یک وسیله‌ای است که برای فلان کار در منزل مفید است و باعث تنظیف منزل می‌باشد یااینکه برای باغچه و غیر آن این وسیله به‌درد می‌خورد.

این مسئله اغلب به این کیفیت است ولی در خیلی از اوقات انسان حتی اطلاعی بر آن عین خارجی ندارد و سؤالات همیشه به وجود شیء برنمی‌گردد؛ یعنی وجودِ مسئولٌ عنه و معرَّف شرط برای سؤال سائل از ماهیت نیست بلکه صرف تصور این ماهیت و این شیء ولو به‌نحو ابهام، موجب سؤال است. حالا این تصور گاهی اوقات منطبق بر یک وجود خارجی است و گاهی منطبق نیست. در سؤال از ماهیت هیچ‌وقت سائل آن شیء را مفروغُ الوجود نمی‌داند، به آن کاری ندارد که آیا هست یا نیست. فرض کنید دارویی که قرار است برای یک بیماری درست کنند، هنوز درست نکردند و فقط خبرش می‌آید که سال بعد یک کمپانی می‌خواهد هم‌چنین قرصی را درست کند. شما قبل از اینکه بخواهید سؤال کنید که درست شده یا نشده است یا چه موقعی قرار است درست بشود، از اول می‌گویید که این دارو به چه دردی می‌خورد؟! این دارو چه خاصیتی دارد؟! این کمپانی یک سال دیگر می‌خواهد آن را درست کند و هنوز وجودش در

خارج محقق نیست [اما سؤال می‌کنید].

پس سائل در سؤال از ماهیت، وجود را شرط برای سؤال نمی‌داند بلکه یا وجود، خودش فی‌حدّنفسه متحقق است یااینکه وجود متحقق نیست بلکه نظر سائل همیشه در سؤال از ماهیت شیء که حقیقتش چیست عبارت از رسیدن به خصوصیات ذاتیهٔ او و خواص و آثاری که بر او مترتب است می‌باشد و این مورد نظر سائل است.

مطلب مورد نظر سؤال‌کنندهٔ از ماهیت شیء

حالا با توجه به این مسئله وقتی که سائل از حقیقت یک شیء سؤال می‌کند که «ما هو» در اینجا می‌خواهد به همان حدود خارجی او اشاره کند که این حدود و آثار خارجی او چیست. یعنی اگر این شیء بخواهد بنا بر یک قضیهٔ شرطیه در خارج محقق شود چه خصوصیات و چه آثاری دارد؟ این مورد نظر سائل است؛ این مورد نظر سؤال‌کنندهٔ از ماهیت شیء است. راجع به این مطلب، سؤال طبعاً به ذاتیات خود شیء برمی‌گردد یعنی خود همین شیء که الآن مشاهَد و مورد نظر و توجه ماست ذاتیات و مشخصِّات و خصوصیاتی که او را از سایر اشیاء

امتیاز می‌دهد چیست، این طبعاً همان ماهیت است که البته ماهیت در واقع همان ماهویت بوده است؛ یعنی آن چیزی که ما بِهِ الشیءُ شیء است و همان حقیقتی که به‌واسطهٔ آن حقیقت و معنایی که مورد نظر است آن شیء در خارج ظهور پیدا می‌کند و از مرحلهٔ اجمال و ابهام درمی‌آید.

تعریف و تفسیر دیگر از ماهیت

مطلبی که در اینجا هست و باید به آن توجه شود این است که مرحوم آخوند یک تفسیر دیگری را هم برای ماهیت ذکر کردند که این تفسیر دیگر باعث شده است که مطلبی در اینجا مطرح بشود. آن تفسیر این است که می‌فرمایند: گاهی از اوقات ماهیت در جواب «ما هو» گفته می‌شود و گاهی اوقات ماهیت پاسخی است که در جواب «ما بِهِ الشیءُ هوَ هوُ» [گفته می‌شود] و این دو با همدیگر تفاوت دارند و فرق بین جواب «ما هو» و جواب «ما بِهِ الشیءُ هُو هُو» در این است که در مرحلهٔ اول صحبت در خود آن حقیقتی است که وعاء آن حقیقت فقط ذهن است و جایگاهش گرچه در خارج با وجود متحد است ولیکن در حلول در ذهن از آنجایی که آن شیء

خارجی قابل حلول در ذهن نیست یک حقیقتی از آن شیء خارجی که صورةُ الشیء هست و ذاتیات آن شیء را به‌وجود می‌آورد، آن حقیقت در ذهن نمودار می‌شود و نقش می‌بندد و وارد می‌شود و اسم آن را ماهیت می‌گذاریم.

بنابراین در این سؤال وجود خارجی مدّنظر نیست بلکه در این سؤال حدود و ذاتیات آن وجود خارجی و این حقیقتی که وجود خارجی به آن حقیقت ظهور پیدا کرده و خودش را نشان و ارائه داده و به ما می‌نمایاند که من این هستم و شما به‌واسطهٔ اطلاع بر این حقیقت آن را از سایر اعیان دیگر امتیاز می‌دهید [مدّنظر است].

فرض کنید در اینجا دوتا حیوان باشند و شما نمی‌دانید که کدام یک از اینها گوسفند و کدام‌یک از آنها حیوان دیگر است، گرچه می‌دانید دو حیوان در اینجا هست ولی نمی‌توانید بین این دو امتیاز بدهید، درصورتی امتیاز بین این دو هست که اطلاع پیدا کنید که یکی از این دو غنم و دیگری بقر است، به بقریت اطلاع پیدا کنید و به غنمیت هم اطلاع پیدا کنید آن‌وقت دراین‌صورت این مسئله قابل امتیاز

است. حالا اگر شما یک پوششی بر اینها پوشاندید؛ یک پوششی بر روی آن حیوان و یک پوششی روی این حیوان که دیدگان شما را از اطلاع بر آنچه که آنها آن هستند حاجب و مانع بشود، ماهیت از شما مخفی شده است. بله! از نقطه‌نظر ابهام در حیوانیت، ابهامی برای شما نیست و از این نظر می‌دانید که اینها با چوب و درخت فرق می‌کنند یعنی خود ماهیت هم دارای مراتبی در ابهام و وضوح است.

از جهت اینکه می‌دانید که اینها حرکت می‌کنند می‌توانید بین اینها و این وجود و درخت، گل، گیاه، آب، سنگ و غیره تفاوت بگذارید ولی از نقطه‌نظر خصوصیتِ خود اینها برای شما روشن نیست تا وقتی که پرده و پوشش از روی آنها برداشته بشود و وقتی که برداشته شد شما می‌فهمید که این گوسفند است و آن‌هم گاو است که در کنارش هست. پس این اطلاع و علمی که از این مشاهده برای شما حاصل شده است، این اطلاع باعث می‌شود که واقعاً آن شیء بِما هُوَ هو برای شما روشن بشود یعنی آن حقیقتی که دیگر ماوراء او حقیقتی نیست لَیسَ وراء

عُبّادان بَلَدَة[1] یعنی ماهیتی که همین گوسفند دارد که دارای این وزن و این خصوصیات است و آن بقری هم که در کنارش هست دارای این خصوصیات است و خودتان دارید این را مشاهده می‌کنید این مسئله به خود ماهیت و حقیقت برمی‌گردد.

گاهی از اوقات در تفسیر ماهیت گفتند که «ما بِهِ الشَّیءُ هُوَ هُوَ»؛ آن ماهیت عبارت از آن چیزی است که شیء شیئیت خود را به‌واسطهٔ او به‌دست می‌آورد یعنی عبارت از همان وجود متشخص است. فرض کنید که الآن من دارم یکی‌یکی رفقا را می‌بینم که آن گوشه نشسته‌اند و الآن از آن نفر اول یکی‌یکی شروع می‌شود تا به آخرین نفر می‌رسد و این وجود بدون اینکه من نظری به ماهیت آن بکنم که این ماهیتش چیست [مدّنظر من است] مثلاً آیا این شخص ماهیتش با ماهیت [شخصی] که در کنارش هست فرق می‌کند یا هردو یک ماهیت دارند؟! آیا می‌شود دوتا آدم دوتا ماهیت داشته باشند؟! ظاهراً می‌شود! بله، خدا به دادمان برسد با کارها و

---

[1] . همان آبادان است که عرب زبان‌ها به آن عُبّادان می‌گویند. (محقق)

اعمالمان! اینهایی که چشم برزخیشان باز شده و حقیقت انسان را به اشکال مختلفه می‌بینند، آنها می‌دانند که ممکن است ماهیات افراد هم با همدیگر تفاوت داشته باشد و فرق کند و به ظاهر دارای آثار مشترک باشند!

این تشخصی که الآن وجود دارد همین تشخص مورد نظر ماهیت است و دیگر کاری به آثار دیگر نداریم یعنی همین را که الآن دارم با این دو چشمم می‌بینم و این حقیقت و صورتی که دارد می‌آید؛ یعنی مابإزاء حقیقتی که دارد می‌آید مورد نظر من است و طبعاً آن عبارت از وجود است یعنی الآن من اطلاع بر یک وجود پیدا کردم و بعد از اطلاع بر این وجود دیگر سراغ حقیقتش نمی‌روم. فرض کنید می‌گویند که این چیست؟ می‌گوییم که این حیوانی است که دارد راه می‌رود. دیگر سؤال نمی‌کنند که این حیوان جزء کدام دسته از حیوانات است یا این انسان جزء کدام دسته از انسان‌ها و کدام صنف از اصناف است.

روی این جهت جوابی که داده می‌شود به تشخّص در وجود برمی‌گردد و به خود ماهیت

برنمی‌گردد یعنی وقتی که من سؤال می‌کنم که این شیء چیست؟ از وجود خارجی او دارم سؤال می‌کنم نه از ماهیت و خصوصیات او، یعنی در واقع آن شیء و معرَّف ما که از او سؤال می‌شود باید یک تعیّن خارجی و یک عین خارجی داشته باشد والاّ از چیزی که موجود نیست انسان نمی‌تواند سؤال کند. بنابراین پاسخی که داده می‌شود به وجود متشخص و متعیّن برمی‌گردد نه به خصوصیات ذاتیهٔ آن شیء جدای از آن وجود.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که آن تفسیری که ما داریم، اعم مطلق از آن ماهیت قبلی می‌شود یعنی هم بر وجود صادق است که عبارت از وجود متشخّصه است و هم بر خود اشیائی که آنها داری وجود نیستند، یااینکه وجودشان وجود مفروغٌ عنه است یا اصلاً توجهی به آن وجود ندارند. فرض کنید می‌گویند که شیئی که قرار است به‌وجود بیاید چیست؟ می‌گوییم که آن دارای این خصوصیات است یااینکه می‌گوییم که این چیزی که الآن در جلوی من است و مشاهده می‌کنم چیست؟ این در واقع به همین وجود متشخص خارجی برمی‌گردد.

مرحوم علامه در اینجا یک حاشیهٔ خوبی دارند که حاشیهٔ مبیِّن و موضِّحی است و رفقا طبعاً این را مطالعه می‌کنند.[1] ایشان در این حاشیه مطلبی را که فرمودند توضیح کلام مرحوم صدرالمتألهین است و آن این است که در مورد ماهیت هنگام سؤال ممکن است دو نظره برای ما مطرح باشد؛ نظرهٔ اول این است که اگر آن ذاتیات شیء که آن شیء بخواهد وجود خارجی پیدا کند باید با این ذاتیات وجود خارجی پیدا کند و جدای از این نمی‌شود مثلاً غنم یک ذاتیاتی دارد که اگر بخواهد وجود خارجی پیدا کند باید همراه با این ذاتیات باشد و جدای از این ذاتیات دیگر غنم نخواهد بود و کلب یا بقر یا شتر خواهد بود، انسان از این ذاتیات سؤال می‌کند و این همان سؤال از ماهیت بِما هو است که در جوابش ذاتیات شیء جدای از وجودش به نظر می‌آید، چه اینکه آن وجود، وجود خارجی داشته باشد یا نداشته باشد. بعد ایشان می‌فرمایند که گاهی از اوقات وقتی از ماهیت یک شیء سؤال می‌شود آن عبارت از آن

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۶.

هویت خارجی او است که الآن در خارج متحقق است و آن هویت خارجی که شما دارید او را مشاهده می‌کنید و او دارد در چشم شما می‌آید و از چشم شما به ذهن شما عبور می‌کند، اسم آن هویت خارجی را ماهیت می‌گذارند که منطبَقٌ علیه آن عین خارجی است و آن چیزی است که مورد مشاهد شماست. پس با این تفسیرِ دوم وقتی که از شیء سؤال می‌شود شیء اعم از شیء موجود و شیء معدوم می‌شود و به‌طورکلی هردو دسته را شامل می‌شود و تفسیر دوم نسبت به تفسیر اول عام می‌شود و تفسیر اول خاص می‌شود که عبارت از همان خصوصیات است و بس و این وجود را هم در اینجا دربرمی‌گیرد.

با توجه به مطالبی که راجع به ماهیت خدمت رفقا عرض شد به نظر می‌رسد کلام مرحوم علامه در اینجا محل تأمل است و جهتش این است که همان‌طوری‌که به نظر می‌رسد در مورد ماهیت، سائل نظر به وجود ماهیت ندارد بلکه نظر سائل در مورد ماهیت به خصوصیات، متمایزات، ممیزات، مشخَصات و مشخِصات این عین خارجی بر فرض

وجود موضوع در قضیهٔ شرطیه است.

به‌طورکلی وقتی که سائل سؤال می‌کند که این قرص چیست؟ او به خصوصیات و آثار این قرص کار دارد نه‌اینکه این قرص موجود است یا موجود نیست، به این کاری ندارد، فقط می‌خواهد تفاوت بین این دارو و سایر داروها را متوجه بشود و این تفاوت به ذاتیات شیء برمی‌گردد. حالا از باب اتفاق این شیء خارجی گاهی وجود پیدا کرده است همان‌طور که در جلوی ما دارویی وجود دارد یااینکه این شیء خارجی اصلاً وجود ندارد ـ همان‌طوری‌که گفتم ـ و یک سال دیگر می‌خواهند آن را بسازند یعنی در این مورد فرض الوجود است که لو فُرِض وجودُه چه خاصیتی دارد، اگر وجودش بعداً بخواهد تحقق پیدا کند ـ الآن موجود نیست ـ فرقش با سایر داروها چیست که قیمتش گران‌تر است و چه خصوصیتی دارد؟ می‌گوییم که این دارو یک خواصی دارد که بقیهٔ داروها که مانند این هستند، این خواص را ندارند! و قرار است که سال دیگر آمپول آن را بسازند یا قرصش را سال دیگر بسازند.

در سؤال هیچ‌وقت آن وجود مدّنظر نیست لذا همیشه بزرگان گفته‌اند که بعد از اینکه انسان از سؤال بِما هو به خصوصیت آن شیء پی برد، بعد سؤال می‌کند که این هست یا نیست؟ اینکه سؤال می‌کند که «هست یا نیست»، بعداً می‌پرسد. شما وقتی که می‌خواهید بروید دارو را از داروخانه بخرید چطور می‌خرید؟ آیا می‌روید و یک شیشه را از داروخانه برمی‌دارید و بعد می‌گویید که آقا پول آن را بگیر؟! یا اول می‌روید به طبیب داروخانه می‌گویید که من دارای فلان ناراحتی هستم و این قسمت از بدنم، کبدم، روده‌ام، سینه‌ام یا قلبم درد می‌کند و او از خصوصیات شما سؤال می‌کند و شما برای او بیان می‌کنید و وقتی که خصوصیات را گفتید بعد سؤال می‌کنید که آیا یک هم‌چنین دارویی که برای این بیماری وجود دارد یا ندارد؟ آن‌وقت او می‌گوید که هست یا نیست. اول از هست و بودن دارو سؤال نمی‌کنید بلکه اول سؤال می‌کنید که اگر بخواهم دارویی برای این بیماری بخرم باید چه دارویی باشد؟ فرض کنید می‌گوید که باید دارویی باشد که

در آن پتاسیم باشد، ید یا مواد پایین‌آورندهٔ فشارخون باشد، ماده‌ای که ضد انعقاد کلسترول و چربی در پلاکت‌های عروق هست باشد، این دارو با این خصوصیت به‌درد شما می‌خورد. آن‌وقت کمی فکر می‌کنید و می‌گویید که شما این دارو را دارید؟ از اول که نمی‌روید این دارو را بردارید بلکه از اول باید ماهیت و خصوصیت این دواء برای شما مشخص بشود و بعد آن‌وقت از وجود خارجی سؤال کنید! این آن نکتهٔ مخفی است که انسان وجود را همیشه در مرتبهٔ متأخر از سؤال قرار می‌دهد، نه در مرتبهٔ متقدم.

بنابراین با توجه به این مطلب دیگر فرقی نیست که ما تفسیر ماهیت را در جواب سؤال **ما هو** بیاوریم که صرف‌نظر از وجود و عدم وجود خارجی است یااینکه تفسیر ماهیت را در سؤال **ما بِهِ الشیءُ هُوَ هُو** بیاوریم که آن شیء که در اینجا هست، آن شیء چه خصوصیات و آثاری دارد.

در واقع مرحوم آخوند و مرحوم علامه ـ رضوان الله علیهما ـ شیء را به‌عنوان امر و عین موجود

خارجی فرض کرده‌اند و پاسخ از ما بِهِ الشیءُ هُوَ هُو را پاسخ از سؤال وجود متشخص قرار داده‌اند لذا گفته‌اند که این وجود متشخص که دارای یک هویت خارجی است، این وجود متشخص چه آثار و ذاتیاتی دارد. سائل بگوید که هذا الشیء ما هو فی ذاتِه؟ که سؤال از ما بِهِ الشیءُ هُوَ هُو است و شیئیت در اینجا یک تعیّن خارجی است که این تعیّن خارجی اعم از وجود خارجی و وجود مفروض است لذا در اینجا مرحوم آخوند می‌فرماید که این تفسیر دوم نسبت به تفسیر اول عام و خاصّ مطلق است.

تلمیذ: از نظر سائل آن تعیّن و تشخصی که می‌فرمایید، آن وجود هم منطوی و مخفی است اما سائل به آن التفات ندارد.

استاد: ببینید اصلاً به‌طورکلی ما از ماهیتی که سؤال می‌کنیم، ماهیتی که در هوا است را که سؤال نمی‌کنیم! ماهیتی که معلَّق در هوا و بدون هیچ انتساب به وجود است که مورد سؤال نیست و به‌درد ما نمی‌خورد! آن یک امر عدمی است. اگر امری وجود پیدا نکند بنابراین سؤال از ماهیت هم سؤال بیخود و لغوی خواهد بود. قطعاً وقتی که سائل از ماهیت یک شیء سؤال می‌کند وجود آن را درنظر دارد نه‌اینکه صرف خصوصیات و آثار با قطع نظر از

وجود مدّنظرش باشد، نه! وقتی که سؤال می‌کند آیا چنین دارویی که دارای این خصوصیات باشد هست یا نیست، یعنی چه دارویی برای مرض من مفید است و باید چه خصوصیاتی داشته باشد؟ خصوصیات موجوده مدّنظرش است یا خصوصیات معدومه؟ خصوصیات معدومه که به‌درد درمان مرض من نمی‌خورد، پس قطعاً سؤالی که سائل از ماهیت می‌کند وجود او مفروغٌ عنه است یعنی کاری به آن ندارد. لذا حتی نسبت به اعیانی که وجود خارجی ندارند، از آنها هم سؤال می‌کند چون محتمل الوجود و متوقع الوجود است و چون توقع وجودش را دارد، از الآن می‌رود سؤال می‌کند و اسمش را در لیست می‌نویسد که وقتی این دوا آمد زودتر برای من بفرستید درحالی‌که هنوز این دوا و دارو نیست. چرا می‌رود این کار را می‌کند؟! به‌خاطر اینکه مسئلهٔ وجودِ عین خارجی لازمهٔ سؤال از ماهیت است و وقتی که من می‌دانم یک شیء در خارج اصلاً وجود ندارد و یک امر عدمی است و اصلاً هم وجود پیدا نخواهد کرد، این خودش عدم

مطلق است بنابراین چگونه از این قضیه سؤال می‌کنم؟! مگر اینکه خود انسان بخواهد از خودش شیئی را در عالم تخیل و عالم ذهن خودش بتراشد.

تلمیذ: فرق بین التفات و عدم التفات است نه ماهیت و وجود.

استاد: نه.

تلمیذ: چون به آن وجود مخفی التفات ندارد و بعد ملتفت می‌شود.

استاد: عرض بنده در اینجا این است که سائل اصلاً کاری به وجود ندارد حتی در شیئی که معدوم هم هست، وجود متوقَّع آن مورد نظر است یعنی در آن کُنه ذات و خفاء ذاتی، آن وجود متأخر مورد نظر هست ولی اصلاً به آن کاری ندارد. می‌گوید که این الآن وجود داشته باشد یا نداشته باشد من از اول باید ببینم که این عین خارجی چه خاصیتی دارد؟ بعد آن‌وقت سراغش می‌روم. حالا این موجود هست بروم بخرم یا موجود نیست صبر کنم. هیچ‌وقت به امر عدمی ماهیت تعلق نمی‌گیرد یعنی هیچ‌وقت سائل نمی‌آید از یک امر عدمی سؤال کند.

تلمیذ: این برهان خدشه پیدا می‌کند!

استاد: نه برهان نیست. می‌خواهم بگویم که در اینجا فرق نمی‌کند؛ بین این دو مطلبی را که مرحوم علامه توضیح دادند این توضیح هردو یکی است

یعنی در واقع چه از ما هو سؤال بشود و چه از ما بِهِ الشَّیء هُوَ هوُ سؤال بشود هردو یکی است، این منظور من است. لذا صدرالمتألهین هم که در اینجا گفته است که پاسخی که در جواب ما بِهِ الشیءُ هُوَ هُو هست عام است نسبت به پاسخی که در جواب ما هو است، فقط به ماهیة الشیء برمی‌گردد و این هم به وجود و هم به ماهیت برمی‌گردد.

معنای «شیء» در مورد باری تعالیٰ

عرض بنده این است که هردو یکی است چون شیئی که در اینجا هست چه بیاوری و چه نیاوری در دل سائل آن شیء منطوی هست. بالأخره وقتی که سائل از ما هو سؤال می‌کند معنایش این است که ما هذا الشیء فی ذاتِهِ؟ این شیء در قلبش هست حالا در آنجا ما هو گفته و او هم ما بِهِ الشیءُ هُوَ هُو گفته است، فرق نمی‌کند. شیء در اینجا وجود خارجی نیست که بگوید که این وجود خارجی متشخص، ما هو؟ شیء یعنی همان ما بِهِ الشیء شیئاً که حتی در مورد باری تعالیٰ هم داریم: «**شیءٌ**

لا كالأشياء»[1] که از شاءَ يَشيءُ می‌آید، شاءَ يَشيءُ یعنی مورد خواست و مورد توجه و مورد اشاره. الشیء را هم شیء می‌گویند به‌خاطر اینکه مورد توجه و مورد اشاره و مورد خواست انسان است لذا در مورد خدای تعالیٰ در خطبات امیرالمؤمنین علیه‌السّلام داریم: «**شیءٌ لا كالأشياء**» شیء به معنای ماهیت نیست، شیء به معنای تشخص است؛ هر چیزی که قابل برای تشخص است، حالا این تشخص چه ماهیت داشته باشد مثل ممکنات و چه ماهیت نداشته باشد مثل وجود باری، دیگر در اینجا فرقی نمی‌کند.

لذا اگر شما از ما هو می‌خواهید خود آن حقیقت را درنظر بیاورید و ذاتیات شیء را بدون شیء درنظر بگیرید، قطعاً این مسئله خلاف است چون سائل اول شیئیت را مورد نظر آورده است یعنی شیئی که در خارج هست یا در خارج می‌تواند باشد بنا بر یک قضیهٔ مفروضهٔ شرطیه چه خصوصیات و آثاری دارد، پس شیء همیشه هست حالا در اینجا به اسم و تلفظ

---

[1] . التوحید، ج ۱، ص ۶۹.

آورده شده است و در سؤال از ما هو این تلفظ ندارد باز شیئیت در جای خودش مورد لحاظ است.

ماهیت نداشتن ممتنع بالغیر و محال ذاتی

تلمیذ: یعنی ممتنع بالغیر و محال ذاتی ماهیت ندارد؟

استاد: ندارد. یک مفهوم است و ماهیت ندارد. شما برای عدم چه ماهیتی تصور می‌کنید؟! هیچ! چون ماهیت ندارد عدم است، وجودی که ماهیت ندارد آن وجود مساوی با عدم است و منظور از ماهیت همان تشخص است اعم از اینکه ماهیت باری باشد که الحق ماهیتُه إنیّته یااینکه ذات خارجی باشد چه مبدعات که در مراتب تشکیک در وجود، خودش ماهیت است یااینکه در مورد صورت و ماده که ترکیب از جنس و فصل باشد، خودش موجب ماهیت است ولی چیزی که عدم و معدوم است [ماهیت ندارد].

ببینید یک وقت شما حیوانی را در ذهن خودتان تصور می‌کنید که آن حیوان معدوم است ولی شما به آن حیوان در ذهن خودتان وجود دادید، حالا که به آن وجود دادید ماهیتش را ترسیم می‌کنید و

می‌گویید که من حیوانی را در ذهنم ترسیم کردم و می‌خواهم درصورتی‌که امکانات داشته باشم با این تکنیک امروز و با این وسایل امروز با ترکیبات ژن و این مسائل جدیدِ امروزی در خارج گوسفند و غنم شش پا و سه سرِ پانصد کیلویی تولید کنم و این‌هم خصوصیاتش است، نقشهٔ این را هم می‌کشید و جلوی همه می‌گذارید و به همه نشان می‌دهید. این در اینجا وجود پیدا کرده است منتها وجود خارجی پیدا نکرده و وجود ذهنی است و آن وجود ذهنی شما باز دارای ماهیت است گرچه در خارج نیست ولی ممکن است که در خارج تحقق پیدا کند و یک گوسفند سه سر شش پای پانصد کیلویی هم درست کنند شما می‌گویید که همین‌که من در ذهن آوردم الآن در خارج هست.

به عبارةٌ اخریٰ نقشه‌ای را که می‌خواهید برای ساختمان بکشید، ساختمان که هنوز وجود خارجی ندارد چطور آن نقشه را می‌کشید؟! یک مهندسی که می‌نشیند و یک نقشه می‌کشد مگر غیر از این است که مهندس چندتا خط این‌طرف و چندتا خط آن‌طرف [می‌کشد] و در اینجا دستشویی را قرار

می‌دهد، آنجا را حمام می‌گذارد، آنجا اتاق خواب می‌گذارد و آنجا را سالن قرار می‌دهد؟! و بعد می‌گوید که آقا از این خوشت می‌آید یا نمی‌آید؟ شما سؤال می‌کنید که این ساختمانی که می‌خواهی برای من درست کنی چندتا اتاق دارد؟ این ساختمان چند متر است؟ شمالی است؟ جنوبی است؟ خصوصیاتش چیست؟ دو طبقه است؟ یک طبقه است؟ در کدام قسمت شهر واقع است؟ مصالحی که می‌خواهی در این ساختمان به‌کار ببری چیست؟ این ساختمان چند سال دوام دارد؟ می‌خواهی چطوری بسازی؟ آیا می‌خواهی با شیروانی بسازی یا مسطح درست می‌کنی؟ این خصوصیاتی که شما درست می‌کنید، همه سؤال از ماهیت است درحالی‌که هنوز وجود ندارد. شما که این سؤالات را می‌کنید بر چه اساسی است؟ براساس یک امر موجود که آن امر موجود یک امر ذهنی است.

تلمیذ: یعنی در واقع نفس‌الأمری را شیئیت معنی می‌کنید.

استاد: حالا نفس‌الأمری به‌عنوان واقع نه، به‌عنوان

وجود اعم از خارجی و ذهنی [مدّنظر است]، آن وجود خارجی تشخص دارد یا ندارد؟ یک مهندسی که این ساختمان را در ذهنش ساخته و بعد این را به روی کاغذ آورده واقعاً این فعل نفسانی و این اِعمال و تعمّل نفسانی در خارج انجام شده یا نشده است؟ البته شده است، بیچاره یک هفته وقت گذاشته است و صبح‌وشب نشسته و با آن مغزش کار کرده و بعد کاغذ آورده و مدام خط را این‌طرف و آن‌طرف کرده است و آخرش می‌گوید که آقا این نقشه مطابق با آن مسئلهٔ ذهنی است پس الآن یک امری واقع شده است منتها آن‌هم در واقع نشده و در ذهن انجام شده است.

بنابراین ماهیت عبارةٌ اخریٰ تشخص یک امر خارجی است حالا آن امر خارجی در عین خارج باشد یااینکه در وجود ذهنی باشد که البته مرحوم آخوند هنوز آن را در اینجا مطرح نکرده‌اند و در واقع یک‌قدری زود این سؤال مطرح شد. آنچه که مورد نظر است و در این جلسه می‌خواستم عرض کنم فقط این است که بحث در مورد ماهیت همان‌طوری‌که در سال‌های گذشته کراراً عرض شد، یک بحث بسیار دقیقی است که به نظر می‌رسد که

هرچه بیشتر راجع به آن صحبت بشود [باز جای بحث دارد] گرچه درعین‌حال الآن یک قضیه‌ای است که شاید با یک نظرهٔ ابتدائیه یک مسئلهٔ روشنی باشد ولی به‌خاطر آن رقّت و لطافت و ظرافتی که در ارتباط بین او و وجود هست در بسیاری از اوقات انسان جای آنها را عوض می‌کند و به‌جای وجود ماهیت و به‌جای ماهیت اسمش را وجود می‌گذارد [و این به‌خاطر] آن رقّتی است که دارد و همین مسئله است که در مواردی می‌بینیم که کلمات بزرگان در موارد مختلف دارای یک نوع اضطرابی است که در مسئلهٔ ماهیت در اینجا مطرح شده است.

و از جمله همین قضیه و همین مسئلهٔ مانحن‌فیه است، در همین مسئله‌ای که مرحوم ملاصدرا می‌فرمایند و تفسیری که در اینجا در مسئلهٔ ماهیت شده است و در اینجا به خود وجودِ متشخص برمی‌گردد یعنی در واقع سائل دارد از آن وجود متشخص که با این دو چشمش می‌بیند سؤال می‌کند. برگشت این قضیه به این مسئله است که این شیء را که سائل با این دو چشمش می‌بیند و از

وجودش می‌پرسد، از وجود آن هیچ‌وقت سؤال نمی‌شود بلکه از تشخص سؤال می‌کند و به وجود کاری ندارد، وجودش را احساس می‌کند مثلاً دست می‌زند و می‌فهمد که الآن یکی در اینجا هست، حالا چه دست بزند یا با چشمش ببیند یا صدای نفس کشیدنش به او برسد بالأخره در اینجا یک احساس وجودی می‌کند. سائل در این سؤال از این شیء دنبال چه می‌گردد؟! دنبال وجود می‌گردد که دارد می‌بیند، در خود اصلِ بودن چه فرقی می‌کند بین اینکه انسان در اینجا باشد یا این درخت چنار در اینجا باشد؟! هردو هست. در بودن، احساس بودن، مفهوم بودن و آن درک بودن، در هردو در اینجا وجود دارد و در همهٔ اینها هست و در اینجا احساس بودن را می‌کند و آنچه را که بعد از این بودن به‌دنبالش می‌گردد ماهیت شیء است و ذاتی آن است. می‌دانم الآن در اینجا یک چیزی در جلوی من ایستاده است ولی چشمم خوب نمی‌بیند که اینکه در جلوی من ایستاده آدم است یا درخت است؟ در اینکه یک چیزی ایستاده حرفی ندارم، نسبت به او که مطلبی ندارم. سائل در مفهوم بودن که حرف

ندارد چون می‌بیند که الآن یک چیزی هست حالا چه با دستش دست بزند می‌فهمد که یک چیزی کنارش هست یااینکه فرض کنید که حرکت کند و از حرکت و تموّج هوا احساس می‌کند که یکی کنارش نشسته است. فرض کنید از اینها هم گذشته چشمش هم حتی خوب نمی‌بیند ولی به‌طور مبهم یک فردی را می‌بیند و باز احساس می‌کند یک فرد نشسته است، از همهٔ این احوالات سؤال نمی‌کند؛ از اینکه یک فرد نشسته است سؤال نمی‌کند بلکه سؤال می‌کند اینکه نشسته است کیست؟ از او سؤال می‌کند که آیا ایشان آقای طهرانی هستند یااینکه یک نفر دیگر است؟ می‌خواهد از او بپرسد و این سؤال از ماهیت می‌شود پس این سؤال از وجود نیست چون وجود را [نزد خود] دارد. بله! بحث [به این] برمی‌گردد که این وجود چه تشخصی دارد؟ آیا این تشخص، تشخص به این شکل و شمایل است یااینکه تشخص و تشکل به شکل و شمایل آقای ... است؟ تشخص، ماهیت می‌شود.

بحث سائل همیشه راجع به تشخص در وجود

پس اصلاً هیچ‌وقت بحث سائل راجع به وجود

نیست و بحثش راجع به تشخص در وجود است و تشخص در وجود هم همان ماهیت، ذاتیات، آثار، خواص و خصوصیات آن شیء است حالا چه اینکه در وجود خارجی باشد یا در وجود خارجی نباشد.

إن‌شاءالله در جلسهٔ بعد ببینیم که تتمهٔ مسئله چیست، خود رفقا این حواشی را بخوانند که حواشی، حواشی خوبی است؛ هم حواشی مرحوم علامه و هم مرحوم سبزواری بسیار حواشی روشن کننده و موضّح است.

عدم طرح بحث جزئیت و کلیت در ماهیت

تلمیذ: سؤال از جزئی سؤال از ماهیت نیست، وقتی که از ماهیت سؤال می‌شود، سؤال از کلی است؟

استاد: اصلاً در ماهیت جزئیت و کلیت نمی‌آید.

تلمیذ: شما می فرمایید که بعضی مواقع نسبت به اصل وجود در اینجا یا از نوع شخص سؤال می‌کند یعنی در واقع اصلاً فصلش برای من مشخص نیست که این حیوان یا انسان یا شجر یا چیز دیگر است، گاهی اصل وجود است و وجودش مبهم است و این اصلاً نوعش برای من مشخص نیست.

استاد: ببینید سؤال از ماهیت به‌طورکلی هیچ ارتباطی به جزئیت و مصداق خارجی ندارد و به یک مسائل کلی برمی‌گردد یعنی برگشت خود ماهیت [به مسائل کلی است] لذا در بحث جلسهٔ آینده هم خود مرحوم آخوند این مسئله را ذکر می‌کند که اصلاً در ماهیت جزئی و کلی نداریم.

جزئی و جزئیت از جمله آثار وجود

جزئی و جزئیت که عبارت از تشخص باشد از آثار وجود است و به ماهیت کاری ندارد. وقتی وجود یک وجود متشخصی شد آن موقع شما به او اشاره می‌کنید ولی همین وجود زید، وقتی می‌خواهید از ماهیت او سؤال کنید در جواب اینکه این چیست چه می‌گویید؟ می‌گویید که حیوان ناطق است. آثار دیگرش اینکه عالم هم هست و متقی هم هست، ببینید همه کلی است! کاتب هم هست و شعر هم می‌گوید و ورزش هم می‌کند، همهٔ سؤال‌ها کلی است. این کلی‌ها را کنار هم می‌گذارید و زید می‌شود.

تشخص وجود، موجب امتیاز آن از سایر وجودات

ولی آن چیزی که زید را زید کرده و قابل امتیاز

با بقیه کرده اینها نیست بلکه آن تشخص در وجود است یعنی وقتی که وجود متشخص شد آن موقع شما بین او و بقیه فرق می‌گذارید و از آن وجود متشخص این کلیات را برمی‌دارید و انتزاع می‌کنید که اولاً این حیوان است چون می‌بینید حرکت می‌کند، انسان است چون می‌بینید که نطق و فکر و تعقل دارد، صحبت می‌کند معلوم می‌شود علم دارد، شعر می‌گوید پس معلوم می‌شود قریحهٔ ذاتی دارد و همین‌طور هَلُمَّ جَرّاً.

لذا بحث راجع به اینکه ماهیت جزئیت و کلیت برمی‌دارد یا خیر، بحث بعد است و صحبت این جلسهٔ ما این بود که چه ما از یک امر مبهم کلی به‌عنوان طبیعت کلیه سؤال کنیم و چه اینکه از امر مشخص خارجی سؤال کنیم، در هردوی اینها وجود، مورد نظر سائل نیست و مفهوم وجود یک مفهوم جدایی است که جدای از ماهیت به ذهن می‌آید. حالا این وجود چه خصوصیاتی دارد، آن یک مطلب دیگر است. بنابراین چه سؤال کنیم که ما هو؟ یعنی خصوصیاتش چیست، و چه سؤال کنیم از اینکه ما بِهِ الشیءُ هُوَ هُو؟ این شیءِ موجود که

مورد نظر ماست چه خصوصیاتی دارد، هردوی اینها یکی است زیرا در سؤال هیچ‌وقت وجود مطرح نیست بلکه خصوصیات مطرح است. این حرف ما بود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد